

مسائل ایران

دوره دوم شماره ۷۰۶

فروردین واردیهشت ۱۳۴۳

ژنو - سیدمحمدعلی جمالزاده

مسئله آزادی قلم و بیان

آقای طاهر رخشنده مدیر محترم مجله مسائل ایران

دوست آزادمش محترم نامه ۲۲ر۴۲۱۰ر۴۲۱۰ جناب عالی عز وصول بخشید ممنونم که یا من برادروار و بی‌پرده صحبت میدارید چنان است که گوئی صدای آشنا بگوשמ میرسد آرزومندم در این کاری که شروع کرده‌اید و خوب میدانم چقدر زحمت و سردرد (و حتی گاهی خون‌دل) دارد و نتیجه مادی شاید هیچ نداشته باشد توفیق بیابید تا لااقل دلتان شاد و روشن باشد. افسوس که از دست کوتاه من دورافتاده و بی‌بضاعت کمکی ساخته نیست و حتی مقالاتی هم که بفرستم با داشتن اشخاص مطلع و حاذق که بحمدالله علمدار «مسائل ایران» هستند رونقی نخواهد داشت باینهمه البته کوتاهی نخواهد شد.

چونان ما فریادشان بلنداست که در ایران آزادی قلم نیست ولی من باید اعتراف نمایم که تاکنون هرچه نوشته‌ام بی‌کم‌وکاست همه بچاپ رسیده است و هرگز حتی یکمرتبه (باستثنای « یکی بود یکی نبود» که بعلت افراضی مورد اعتراض واقع گردید و آتش زدند و نویسنده‌اش را تکفیرکردند و مهورالدم اعلام کردند) هم از طرف مقامات رسمی یعنی شاه و وزیر و دولت مورد ایراد و توبیخ و یا برخاش و امتناعی واقع نگردیده‌ام و گاهی در روزنامه‌هایی که از ایران برایم میرسد مطالبی میخوانم که تعجب میکنم که باآنهمه حرفه‌هایی که درباره سازمان امنیت و سختگیرهای گوناگون که بگوش میرسد بس‌چطور این قبیل مطالب با آزادی بچاپ میرسد و انتشارمییابد مگر آنکه ما آزادی قلم و کلام را با آزادی فحش و بدزبانی یکی بدانیم.

در هر صورت شخصا معتقدم که اگر حسن‌نیت در میان باشد و طرف‌اطمینان داشته باشد که پای غرض و مرضی در میان نیست و توطئه و پشت‌سرهم‌اندازی و حيله و حقه‌بازی قلم نویسنده و زبان گوینده را بحرکت نیاورده است بسیاری از مطالب را میتوان گفت و بسیاری از قضایا را میتوان بزبان آورد بخصوص اگر مراعات ادب و تراکت و انصاف هم شده باشد.

امیدوارم «مسائل ایران» در همین طریق قدم بردارد و مراحل مقدماتی را آبرومندانه طی نماید و کم‌کم بدانجائی برسد که مانند روزنامه

فکاهی توفیق از ارکان استوار مطبوعات گردد و حرف و نظرش در ارشاد و هدایت افکار عامه (خاصه طبقه روشنفکر و پیشقدمان) موثر واقع گردد و دارای مقام و اعتباری بگردد که دیگر بیم از موج نداشته باشد و بتواند با اطمینان خاطر بیشتری و پشت گرمی کار و وظیفه خود را انجام بدهد.

دوست گرامی درد اصلی و اساسی ما همچنانکه در اول مقاله‌ای که در باب لزوم توسعه کشاورزی فرستاده بودم و در نامه خود وصول آنرا حتی مرقوم نداشته‌اید (امیدوارم امر فرمایند که بچاپ برسد - البته در صورتی که قابل و شایسته درج باشد) گفته‌ام فقر و پریشانی و گرسنگی است و بعقیده من بسیاری از مباحث دیگر که در روزنامه‌ها و مجله‌های ما مطرح میشود و جوانان و اهل قلم ما در آن باب مقالات طویل و عریض می‌نویسند در حکم «وسمه برابروی کور» است. من وقتی دو سال پیش داستان «شورآباد» را نوشتم بعضی از هموطنان ایراد گرفتند که این حرفها کدامست حالا دهاتیهای ما همه رادیو و تلویزیون دارند ولی من ایمان و ایقان داشتم که آنها اشتباه میکنند و استثناهای معدود را بصورت حکم کلی درمی‌آورند و طولی نکشید که اسناد متعددی درصدق عرایض خود بدست آوردم که از آن جمله است مثلا اظهارات نماینده روزنامه اطلاعات که با هیتی از نمایندگان مطبوعات بمنظور کمک بمردم جزایر جنوب ایران بدان صفحات رفته بود و مشاهدات خود را در روزنامه اطلاعات در چهارم آذر ماه ۱۳۴۲ (مقصودم اطلاعات هوائی است که برایم میرسد) منتشر ساخت و از آن جمله گفت:

«ما در سفر جنوب دهی دیدیم که همه مردم آن بدون استثنا کور بودند و به دهکده دیگری رسیدیم که اهالی آن لخت و عریان درهم میلویدند و نیز بجزیره‌ای قدم گذاشتیم که با ده هزار جمعیت نه حمام داشتند نه مستراح نه پزشک و نه قابل. آب انبار این مردم پر که هائی است که از آب باران پر میشود و انسان و حیوان باتفاق از آن آب مینوشند. اگر نخلشان بار بدهد غذایشان خرماست و آرد هسته خرما و در غیر این صورت از آرد نرت سیاه نانی می‌پزند و آنرا خشک خشک می‌خورند. در آنجا مردم هنوز چیزی بنام دوا نمیشناسند و داروئی که در چشم تراخمی میریزند پیشاب آدمیزاد است و همینکه کسی مریض شد تاروی یا راه می‌رود جزو زندگان محسوب میشود اما همینکه از پا افتاد در شماره‌مردگان درمی‌آید و آنقدر بالای سرش ساز و دهل می‌زنند و سرو صدا میکنند که اگر از بیماری نمیرد از سرسام می‌میرد».

میدانم که تمام نفوس مملکت ما دچار چنین سرنوشتی نیستند ولی بسیاری از آنها (میلیونها از آنها) با چنین روزگاری دست بگریانند. ما که نسبة سوادى داریم و نانی داریم و لباس پاک و منزل و وسایل زندگی مرفه داریم باید قبل از همه چیز بیاد این مردم باشیم و بسیاری از مطالب و مسائل دیگر را فعلا فراموش کنیم و سعی نمائیم که کدام یعنی هر روز و هر ساعت مدار کار و فکر و فعالیت و اقداماتمان را همین ساله فرد و واحد قرار بدهیم یعنی آنرا مرکز و محور کارهای دیگرمان

بدانیم (ذوقیات دخلی باین کار ندارد و مقصودم فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی است) البته تحقیق در اینکه آیا مجازات اعدام خوب است یا بد بی‌اهمیت نیست و بسیاری از فرنگیها طرفدار و یا مخالف آن هستند و در آن باب کتابها و رساله‌ها و مقالات زیاد مینویسند ولی برای ما که بلاشک هنوز هر سال لااقل شصت در صد کودکان نوزادمان قبل از رسیدن بسن پنج سالگی میمیرند و بچه‌های بسیاری سقط میشوند و زنهای جوان آبستمان تلف میشوند و وقتی بی مقدمه و باصطلاح نا غافل (عجیب است که کار ما مثل کار دیو کج است و بجای غافل درست ناغافل استعمال میکنیم یعنی چنانکه شاید شنیده باشید رفتار دیوها را داریم که اگر بآنها سلام بکنی فرا میدرند و میخورند و اگر دشنام بدهی خوششان میآید و بتو پاداش میدهند) در مملکت برف زیادتر از حد معمول میبارد و سرما شدت میکند در روزنامه‌هایمان مینویسند که یک ربع از گاو و گوسفندان تلف شده‌اند، غرض آنکه در چنین کشور و محیطی تحقیق دامنه‌دار درباره لزوم و باعدم مجازات اعدام شاید زیاد مفید نباشد و یا لااقل سود فوری و لزوم آنی نداشته باشد. جناب عالی که اکنون اداره مجله «مسائل ایران» را در دست دارید باید ملتفت این نکات باشید و سعی داشته باشید که بنویسندگان با علم و با اطلاع ما این نکته را بفهمانید و آنها را تشویق نمائید که فکر و مطالعه و دقت و توجه خود را در راه مسائل لازمتری مصروف بدارند و حتی چه خوب میشد که سمینار مسائل ایران بوسیله بحث و تبادل افکار و تعاطی نظر صورتی از مسائل مهم ایران تنظیم فرماید و بوسیله مجله و حتی مجله‌های دیگر و روزنامه‌های یومیه ب مردم و بخصوص، بچوانان دانش پرور ذی‌علاقه بفهماند که بهتر است وقت و فکر و هم خود را بآن قبیل مسائل مصروف بدارند و بدانند که برای مسائل دیگر هم موقع رفته رفته خواهد رسید من هم میدانم که امور هر مملکتی باهم پیوستگی دارد و باهم مترادفا باید اصلاح شود ولی بخدا قسم که وقتی همسایه من گرسنه مانده است و از سرما میلرزد اگر برایش رادیو ببرم و از باغ حیوانات با او صحبت بدارم دردش دوا نمیشود. من میترسم در کار تحقیق و تهیه مقاله هم باز ما مقلد فرنگیها شده باشیم یعنی مثلاً تصور نمائیم که برای هر مقوله و بحثی باید آمار ترتیب بدهیم و ما مردمی که هنوز عده صحیح نفوس مملکتمان را نمیدانیم برای اینکه بدانیم هر سال چند نفر از ایران بعتبات عالیات حمل میشود گرافیک ترسیم نمائیم چنانکه حالا دیگر عادت کرده‌ایم که برای اثبات ترشی سرکه و گردنی گردو در جلو و عقب هر مقاله «فهرست ماخذ» و «بیبلیوگرافی» میدهیم و لازم میشماریم که بچند تن از علمای فرنگی و اساتید دانشگاه‌های امریکا توسل جسته استشهد نمائیم.

آقای عزیز من این مطالب دردهائی است که در دلمن غنچه شده است و تابحال چون مدیران روزنامه‌های ما عموماً آدمهای مدرسه دیده و با فضل و کمال نبودند (حالا الحمدالله دارد تغییر مییابد) صحبت با آنها را در این باب بی‌ثمر میدانستم و میترسم حکم سنگ بدریا انداختن و باغریال آب پیمودن را داشته باشد ولی جناب عالی‌مرد مدرسه دیده‌ای هستی و برای مجله «مسائل ایران» از اشخاص

فاضل ودانا و بخته مدد و مقاله میگیرید و لهذا بر خود لازم دانستم که این مبحث لازم و بسیار بسیار سودمند را در میان بگذارم اگر احیانا دیدید که برای مجله مقالات سودمند کافی ندارید اهمیتی ندارد دست نگاه دارید و یا صبر کنید تا مقالات خوب و کافی برسد و دو شماره در یکجا چاپ کنید خلاصه آنکه عبد و عبید مقاله و مقاله نویس نشوید آزاد بمانید و قوه تشخیص خودتان را در اختیار مقالات کاملا بکار بیندازید و تا مقاله‌ای را کمیته تحریریه (انشاءالله دارید و صلاحیتدار است) نپذیرفت اقدام بدرج آن ننمائید، ولی اینها همه حکمت بسقراط آموختن و عین فضولی و بی ادبی است و معذرت میطلبم و از صمیم دل و جان توفیقات کامله سمینار و «مسائل ایران» را از خداوند خواهانم.

یک نکته را باز بخاطرم آمد که لازم دانستم معروض خدمت عالی و اعضای محترم سمینار بدارم و آن این است که ایران را از لحاظ پیشرفت و وضع و احوال مردم سه منطقه و گروه میتوان تقسیم نمود:

اول - مردمی که کم و بیش از نعمت آنچه تمدن خوانده میشود یعنی غذا و لباس و منزل و فرهنگ و اسباب آسایش از قبیل دوا و طبیب و مدرسه و سینما و راه و وسایل نقلیه و غیره بهره‌مند هستند مانند اهالی تهران و مردم شهرهای بزرگی از قبیل اصفهان و شیراز و تبریز و مشهد (باستثنای بعضی از شهرها که هنوز خیلی از این نعمتها محرومند).

دوم - مردمی که از این نعمتها بکلی محروم نیستند ولی یا بکلی فاقد بعضی از آن هستند و یا باندازه کمتری نصیب دارند مثل مردم شهرهای کوچک و قصبات عمده و شهرهای دور افتاده مانند بوشهر و بم و برازجان و غیره.

سوم - مردم بسیاری که تقریباً از کلیه این نعمات محرومند و بعضی از آنها را باندازه بسیار اندک و یا ناکافی دارند و شاید یک ثلث مردم مملکت ما از این نوع اشخاص باشند.

(بعقیده قاصر این ذره بیمقدار این گروه سوم از دو گروه دیگر مستحقتر بکمک و انصاف و هدایت و دلسوزی و فکر و توجه ما هستند و عنصر فهمیده و با اطلاع و اولیاء دولت ملت لازم است که این گروه سوم را بیشتر مورد ملاحظه و عطوفت قرار بدهد و جوانان ما که اهل فکر و قلمند باید نظر و توجه خود را بیشتر معطوف بجانب این مردم بدارند.)

حتی داستان سراهای جوان ما شخصا پیمان این مردم ولو در نقاط بسیار دور دست و دور افتاده باشد بروند و با آنها محشور بشوند و انس بگیرند تا بحال و روزگار آنها واقف و آگاه گردند. ما در روزنامه‌های فرنگی میخوانیم که فلان جوان امریکائی خودش را بوسیله دوا و طبیب برنگ سیاه پوستها در آورد و مدتی دراز در میان آنها زیسته است تا بتواند درست باوضاع و احوال آنها اطلاع پیدا نماید و برای هموطنانش بصورت کتاب حکایت و نقل نماید در صورتیکه از ما که مقاله نویس و مولف کتاب و اهل قلم هستیم کمتر دیده شده است که کسی مثلاً شش ماه در دهات کرمان و یا بهبهان با مردم آنجا زندگی کرده باشد. مدام در طهران نشستن و بارو با مسافرت کردن و کتاب فرنگی مطالعه کردن و با آمار

وگرافیک سروکار پیدا کردن و در کنفرانسهای بین‌المللی و سمینارهای دانشمندان شرکت کردن و این قبیل کارها می‌ترسم درد مارا باین زودی دوا نکند. وقتی طبیب بعیادت بیمار می‌آید اولاً باید با طبابت آشنا باشد و درد هارا بشناسد و ثانیاً باید شخصاً نبض بیمار را بگیرد و زبان بیمار را ببیند و تنفس و جریان خون و حتی ادرار و مدفوعات او را بدقت امتحان بکند و از غذا و خوراک و خواب و عادات دیگر او (استعمال دخانیات و مشروب و غیره) تحقیق نماید تا بتواند از روی بصیرت نسخه بدهد والا اگر بجای این کارها بنشیند و برای مریض محتضر که بزبان حال می‌گوید «من گوش استماع ندارم لمن تقول» و یا برای بستگان مریض که ناگرانی شدید دست بگیرینند کنفرانس درباب میکروب و پاستور و تفاوت بین طب جالینوس و سقراط و طب جدید بدهد برآستی که کار خوبی نکرده‌است.

امیدوارم که مقصودم را توانسته باشم بیان کنم و یاران عزیز «سمینار» هم کم و بیش عرایضم را تصدیق فرمایند و پس از تصدیق و سایل عملی ساختن آنرا فراهم سازند.

ارادتمند سید محمدعلی جمالزاده

۲۵ بهمن ۱۳۴۲

